

پیش‌خواب

آخرین نخست‌وزیر از ۱۳۲۰ تا ۱۳۶۸ در آیینه یک پژوهش نوانتشار

فقدان سابقه در انقلاب تلاش برای حذف رقبا

■ شاهد توحیدی



موگویی انجام شده و انتشارات شهید کاظمی آن را روانه بازار نشر کرده است. تارنمای ناشر در بازنمایی محتوای کتاب، نکات ذیل را از نظر دور نداشته است: «کتاب آخرین نخست‌وزیر در زندگی و زمانه میرحسین موسوی و اثر جواد محمد گویی از سوی نشر شهید کاظمی به چاپ پنجم رسید. این مجموعه روایتی از زندگی آخرین نخست‌وزیر ایران است که بدون جانبداری و براساس آخرین مستندات به رشته تحریر در آمده است. بخشی از این پژوهش در ارتباط با سوابق پیش از انقلاب میرحسین موسوی در روند مبارزات است که روایت این کتاب نشان می‌دهد آخرین نخست‌وزیر جمهوری اسلامی قافد سابقه برجسته‌ای در این فرآیند بوده است. آخرین نخست‌وزیر شامل ۱۹ فصل است که آغاز آن با تولد و سپس با سال‌های جوانی و تحصیل موسوی پی گرفته می‌شود. موسوی در سال‌های آغازین دانشگاه، تحت تأثیر حبیب‌الله پیمان قرار می‌گیرد که دنباله‌ای تفکر در زمان نخست‌وزیری او نیز به چشم می‌آید. در فصول بعدی، نحوه آشنایی وی با همسرش زهرا رهنورد روایت می‌شود. بخش‌های بعدی کتاب، به یادداشت چند روزه موسوی در کمیته مشترک، ارتباط با اعضای مجاهدین خلق و فعالیت‌های سیاسی او می‌پردازد، اما بخش عمده کتاب به روزهای پس از انقلاب و عضویت وی در حزب جمهوری اسلامی و قه‌های او برای رسیدن به نخست‌وزیری اختصاص دارد، قدم‌هایی که در



۱۳۶۰. میرحسین موسوی

در حال سخن گفتن در مجلس شورای اسلامی

ابتدا با مدیر مسئولی او در روزنامه جمهوری اسلامی آغاز شد و با وزارت امور خارجه در دولت رجایی ادامه یافت تا به نخست‌وزیری در دولت آیت‌الله خامنه‌ای رسید. فی‌صل از این کتاب با عنوان اسرار آیت به تاراش‌های شهید دکتر سیدحسن آیت برای اثبات نداشتن صلاحیت موسوی برای منصب وزارت امور نگه‌ای است که احمد کاشانی در جلسه ۴ آتیر ۱۳۶۰، برای رأی اعتماد مجلس به وزارت‌امور خارجه موسوی به آن اشاره کرد و به ترویج خط انحرافی اقتصادی از سوی موسوی در روزنامه جمهوری اسلامی اعتراض کرده بود. او حتی زهرا رهنورد همسر موسوی شاگرد دیگر حبیب‌الله پیمان را در مسائل اقتصادی، مارکسیست‌تر از هر مارکسیستی خوانده بود. بخش‌های بعدی کتاب، رویاگر آغاز اختلاف و خشک‌فرو بین رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر است. موسوی که در دولت دوم آیت‌الله خامنه‌ای با حمایت همه‌جانبه امام به نخست‌وزیری رسیده بود، حالا با قدرت بیشتری به حذف منتقدان و مقابله با رئیس‌جمهور روی آورده بود. روزهای که هر حوم هاشمی، فست‌جنجانی در خاطرات خود آن روزها را اینگونه روایت می‌کند: من هنوز هم تلخی‌های آثار آن دوران را در دافقه آیت‌الله خامنه‌ای که گاهی بروز دارد، احساس می‌کنم». دوفصل آخر کتاب، به حضور مک قارلین در ایران و حوادث منتهی به استعفای موسوی می‌پردازد؛ حوادثی که بیشتر منجر به تهدید رئیس‌جمهور و مخالفان برای اقدام به سرنگونی آنان را تحت فشار قرار دهد. استعفای وی، بیشتر از هر چیز تعجب و نگرانی امام را در پی داشت.».

عاریخ

تاریخ ۶۰۴۰۸۵۲۳



«**صیورت مجاهدین خلق به منافقین**» در آیینه خاطرات زنده‌یاد دکتر احمد توکلی

ترفندی که منافقین در زندان

برای مهار من به کار گرفتند!

■ **سمانه صادقی**

در روزهایی که بر ما گذشت، مبارز دیر بین نهضت اسلامی و کارگزار نام آشنای نظام بر آمده از آن زنده‌یاد دکتر احمد توکلی روی از جهان برگرفت و رهسپار ابدیت گشت. او در دو دوره رزم آوری با کوشش همواره خویش برای بصیرت‌افزایی توانست به نیزنگ پنهان سازمان موسوم به مجاهدین خلق پی ببرد و از آن پس در آگاهی دیگران نیز ی‌کوشد. در مقال بی آمده، این موضوع با ایتنا بر خاطرات وی مسود باز خوانی گرفته است: روحش شاداد و یداشش گرامی باد.

■ ■ ■

■ **پویه اندیشگی دماوم**

زنده‌یاد دکتر احمد توکلی از دوران ورود به مبارزه تا مراحل پایانی آن، هیچ‌گاه روحیه جست‌وجو و یافتن رافرو ننهاد. هم از این روی، شخصیتی در حال رشد و متکامل داشت و همواره آفاق نویسن فکری را تجربه می‌کرد. تارنمای مرکز اسناد انقلاب اساهمی، طی مقالی به این مهم اشارت برده است:

«توکلی از جوانی، روحیه‌ای عدالت‌خواه داشت. او در بهشهر در جلسات مذهبی و سیاسی مساجد، مانند مسجد مهدیه و نصیرخان شرکت می‌کرد و تحت تأثیر افرادی مانند آیت‌الله شاه‌رودی و محمدتقی راسخی قرار گرفت. در دانشگاه شیراز، او با سازمان مجاهدین خلق ارتباط برقرار کرد و در فعالیت‌هایی مانند پیشی اعلامیه، برهم زدن سخنرانی‌های حکومتی و اعتراض به سیاست‌های رژیم پهلوی مشارکت داشت. او در این دوره با افرادی مانند عبدال‌سول عدلو – که بعدها از شهدای انقلاب شد – آشنایی یافت و در جلسات درس او شرکت کرد. توکلی در سال‌های ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۵، در زندان محبوس بود. او در این بازه زمانی، با مطالعه کتب دینی و سیاسی، به تعمیق عقاید مذهبی خود پرداخت و به دلیل اختلافات ایدئولوژیک با سازمان مجاهدین خلق (که به فاصه مارکسیسم گرایش پیدا کرده بود)، از این سازمان جدا شد. او در خاطرات خود اشاره می‌کند که در زندان، با افرادی مانند محمد رجبی دوانی آشنا شد و در بحث‌های ایدئولوژیک با مارکسیست‌ها و اعضای سازمان مجاهدین خلق، شرکت کرد. توکلی پس از آزادی، در سال ۱۳۵۶ به قم رفت و در تظاهرات علیه رژیم پهلوی، به‌ویژه در ۱۹ دی همان سال شرکت کرد. او در جلسات درس آیت‌الله مطهری و دیگر علما، حضور یافت. این دوره، نقطه عطفی در شکل‌گیری دیدگاه‌های سیاسی و مذهبی او بود که بر مبنای عدالت‌خواهی، مبارزه با ظلم و پابندی به اصول اسلامی استوار شد...»

■ **چند و چون آشنایی با سازمان موسوم به مجاهدین خلق**

در واپسین سالیان دهه ۴۰ و آغازین سال‌های دهه ۵۰، برای بسا جوانان منزجر از رژیم گذشته، سازمان موسوم به مجاهدین خلق، تشکیلاتی جذاب می‌نمود. دکتر احمد توکلی نیز در دوران حضور در شهر شیراز برای تحصیل و به گاه عضویت در گروه «مجاهدین اسلام»، با این جریان آشنا شد. او بعدها و در خاطرات خویش ماجرا را به ترتیب پی آمده بازگفته است:

در شهریور ۱۳۵۰، اعضای سازمان مجاهدین خلق دستگیر شدند. یکی از اعضای آن عبدالرسول مشکین فام نام داشت که شیرازی بود. ما بعدها با برادر او در زندان کریم‌خان هم زندان شدیم. اگر اشتباه نکنم، نامش محمد بود. او یک جوان بازاری بسیار متدین که

خطاط خوبی هم بود و به خاطر مسائل سیاسی، دستگیر شده بود. و بعداً طلبه شد و اکنون هم از روحانیون شیراز است. در ایامی که خانم پوران بازارگان همسر حنیف‌زاده به شیراز می‌آمد، در منزل آقای مشکین فام برای دانشجویان سخنرانی می‌کرد و حرف‌های سیاسی می‌زد. من از آنجا با مجاهدین خلق آشنا شدم. در ارتباطم نیز از طریق آقا سیدرضا دیباج بود؛ دیباج، هم جزو دستگیرشدگان شهریور ۱۳۵۰ بود که زیر شکنجه به شهادت رسید. او فرد مذهبی مسلمانی بود. ارتباط گروه ما، یعنی مجاهدین اسلام – که آقای طاهری آن را اداره می‌کرد- با مجاهدین خلق از طریق آقای دیباج و آقای سعید شاه شاهشوندی می‌گرفت...»

■ **آشنایی با فلسفه و دستیابی به قدرت نقد**

مجاهدین

برای مبارزان انقلاب اسلامی، حضور در زندان از بابت آشنایی با افکار متفاوت و ارتقای داشته‌های مکتبی، فرصتی مغتنم قلمداد می‌شد. احمد توکلی نیز پس از دستگیری و در محبس با محمد رجبی دوانی آشنا شد و نزد او به تحصیل فلسفه پرداخت. این امر باعث شد که وی در تحکیم اعتقادات دینی خویش بکوشد و از معارف مارکسیستی مجاهدین خلق فاصله بگیرد. وی در این



د

توکلی در ادوار بیش و پس از پیروزی انقلاب اسلامی، همواره در مسیر عدالت گام برداشت. اگر در صدد باشیم تا در میان رجال سیاسی به چهره‌هایی اشارت بریم که عدالت را برای همه می خواستند و در این فقره، تفاوتی میان خودی و غیر خودی قائل نبودند، بی شک نام او در زمره نخستین‌ها خواهد بود. وی در چند دهه اخیر و حتی در روزهای بیماری به هشدارهای خویش تداوم بخشید

فقره در یادمان‌های خود تصریح کرده است: «پس از مدتی مرا از بند شماره ۴ به بند ۲ و ۳ بردند. زمستان ۱۳۵۲ بود که در این بند با آقای محمد رجبی دوست شدم. او فلسفه خوانده و شاگرد مرحوم دکتر احمد فرید بود. رجبی فرزند حجت‌الاسلام والمسلمین علی دوانی بود و نسب ما در ی‌اش، به مرحوم علامه وحید بهبهانی می‌رسید. او به من توصیه می‌کرد اگر می‌خواهی حدادی در ارتباط بود. دیباج هم جزو دستگیرشدگان شهریور ۱۳۵۰ بود که زیر شکنجه به شهادت رسید. او فرد مذهبی مسلمانی بود. ارتباط گروه ما، یعنی مجاهدین اسلام – که آقای طاهری آن را اداره می‌کرد- با مجاهدین خلق از طریق آقای دیباج و آقای سعید شاه شاهشوندی می‌گرفت...»

■ **آشنایش با فلسفه و دستیابی به قدرت نقد**

برای مبارزان انقلاب اسلامی، حضور در زندان از بابت آشنایی با افکار متفاوت و ارتقای داشته‌های مکتبی، فرصتی مغتنم قلمداد می‌شد. احمد توکلی نیز پس از دستگیری و در محبس با محمد رجبی دوانی آشنا شد و نزد او به تحصیل فلسفه پرداخت. این امر باعث شد که وی در تحکیم اعتقادات دینی خویش بکوشد و از معارف مارکسیستی مجاهدین خلق فاصله بگیرد. وی در این

فقره، تفاوتی میان خودی و غیر خودی قائل نبودند، بی شک نام او در زمره نخستین‌ها خواهد بود. وی در چند دهه اخیر و حتی در روزهای بیماری به هشدارهای خویش تداوم بخشید

د

زنده ی‌اد توکلی پس از ابطال آورده‌های گروه موسوم به مجاهدین خلق در زندان، با رعایت احتیاط و توجه به عدم سوءاستفاده ساواک، در صدد روشننگری و بیدارگری بر آمد. او سعی کرد تا یافته‌های خویش را به دیگران انتقال دهد و مانع از گرفتاری ایشان در ورطه التقاط و انحراف شود. از سوی دیگر منافقین نیز برای مهار وی ترفندی را به کار بردند که نهایتاً نفاق عملی ایشان را آشکار کرد!

دکتر احمد توکلی در حال ایراد سخنرانی پیش از خطبه‌ها در نماز جمعه تهران

دیگری (اوین) انتقال یافته بود. در بند شماره ۴ با پلیس درگیر شدم و به عنوان تنبیه، به بند شماره ۲ منتقل شدم، یعنی همان بند یک و ۷. در این بند زندانیان زیر یک سال محکومیت را نگه می‌داشتند، یعنی همان‌هایی که منتظر دادگاه بودند. در آن بند بین آقای سیدهادی خامنه‌ای از یک طرف و تعدادی از مجاهدین خلق از طرف دیگر اختلاف وجود آمده بود. ما هم درگیری بین زندانیان را خیلی بد می‌دانستیم، چون به حیثیت مبارزین لطمه وارد می‌کرد. من آنها را نصیحت کردم و سعی می‌کردم اختلاف بیسن آنها رفع شود. در ضمن صحبت‌هایم مثالی زدم و گفتم: در اینگونه موارد، استیغای کامل حق کار درستی نیست، چون حفظ وحدت، حق بزرگ‌تری است که بعضی اوقات آنها را خشی می‌کند. بزرگ‌ترین حقی که از امیرالمؤمنین سلب شد، حق ولایت بود و ایشان به دلیل وجود دشمنان خارجی و به خاطر وحدت مسلمانان از استیغای این حق صرف نظر کرده و سکوت اختیار کردند. شما هم اگر نمی‌توانید کاری انجام دهید، حداقل سکوت کنید و اقدامی نکنید که وحدت را خدشه‌دار کند. در بند یک و ۷، با آقای طارمی رفیق شدم. او طلبه فاضلی از طلبه‌های فعال مدرسه حقانی قم بود. قبل از دستگیری‌اش، تحصیل در درس خارج را شروع کرده بود و اغلب کتاب‌های دکتر شریعتی را می‌خواند. من در آنجا یک سری از یافته‌های خودم را راجع به افکار بحرانی مجاهدین خلق به ایشان گفتم. البته در این کار احتیاط هم می‌کردم. در طول این مدت، قرار شد با آقای طارمی کار مشترکی انجام دهیم. قرار بر این شد که ما به او فلسفه علم درس بدهم و او نیز برای من اصول فقه بگوید. در این بند، احمد رشیدی از مجاهدین خلق، که در شهریور ۵۰ دستگیر شد و به شش سال زندان محکوم شده بود– مسئول من بود. آمد و من گفتم: ما به این نتیجه رسیدیم که از نظر شناخت، ایرادات شما وارد است و شناخت دینی درست است، بنابراین برای اینکه آموزش را به این افراد بند منتقل کنیم، اسد را شاگرد تو می‌کنیم، تو این چیزها را به اسد یاد بده و اسد همه آنها را به شبکه منتقل می‌کند! اسد مهندس جوانی بود که مسئولیت آموزش را بر عهده داشت. به این ترتیب بنده برای جریان انحرافات فکری مجاهدین، همت خود را به کار بستم و هر روز دو سه ساعت، با اسد کار و او هم حرف‌های مرا یادداشت می‌کرد. در نتیجه، بنابر این فکر نمی‌خواند، شناخت دینی، ساحت عقل، ساحت عشق، ساحت دین و از این قبیل. در این بند، زندانی دیگری به نام محمد هاشم خانی بود. اتاقش، اولین اتاق بعد از نگهبانی بود. او همیشه در اتاقش بود و بیشتر وقتش را می‌کرد. با کسی هم درس مشترک نمی‌خواند. هنگام سرشماری هم آخرین نفری بود که چشم از کتاب برمی‌داشت و به حیاط می‌آمد و اولین برده باستانی با دیگران طاق مبارزه را نداری، به همین علت هم این حرف‌ها را می‌نسی، من باید فکر کنم. گفتم اشکال ندار، فکر کن، دوست ندارم تو بدون فکر حرف مرا بپذیری، البته بخشی از حرف‌های من خبر است، بنابراین فکر نمی‌خواهد، با مرا راستگو میدانی یا دروغگو، اما بخشی دیگر که استدلالی است و نیازمند به تفکر، شما باید سندهایی را که به آن تکیه می‌کنم، ببینی و نحوه استنباط من از سندر را بپذیری. به هر صورت آن را به غروب تا صبح حرف زدیم و او به جالوس برگشت. پس از چند روز، دوباره پیش من آمد و مجدداً به بحث‌ها و شبهه‌ها و سؤالات ادامه دادیم. ملاقات سومی هم بین‌مان صورت گرفت که در آن ملاقات او گفت من قانع شدم، حالا باید چه کار کنیم؟ گفتم حالا برای مبارزه با مبنای خودمان، باید تصمیم بگیریم. با این تیب آدم‌ها نمی‌توانیم کاری بکنیم، درباره موضوع انحراف سازمان هم پادم نیست که با آقای ایران‌زاد به طور مستقیم صحبت کردم، با یا

واسطه با او حرف زد...»

■ **کلام آخر**

زنده‌یاد دکتر احمد توکلی در ادوار بیش و پس از پیروزی انقلاب اسلامی، هماره در مسیر حقیقت و عدالت گام برداشت. اگر در صدد باشم تا در میان رجال سیاسی به چهره‌هایی اشارت بریم که عدالت را برای همه می خواستند و در این فقره، تفاوتی میان خودی و غیر خودی قائل نبودند، بی‌شک نام او در زمره نخستین‌ها خواهد بود. وی در چند دهه اخیر و حتی در دوران بیماری نیز به تذکارها و هشدارهای خویش تداوم بخشید و نشان داد که همچنان به آرمان‌های خود در دوران مبارزات و زندان‌های پیش از پیروزی انقلاب اسلامی پایبند است. او می‌تواند به مثابه نماد انگویی، برای مسئولان نسل دوم و سوم نظام اسلامی مطرح باشد.

روزنامه جوان | شماره ۲۳۴۷

نفاق آمیزشان را توضیح داد. من تا آن موقع اینها را منافق نمی‌دانستم، فکر می‌کردم فقط انحراف دارند، اما انسان‌های صادق و مسلمانی هستند که باید به آنها کمک کرد، ولی هاشم خانی می‌گفت که اینها منافقند و دارند سر تو کلاه می‌گذارند، اسد دارد تو را مچل می‌کند و... از آن لحظه به بعد به رفتارهای اسد دقت کردم. خیلی زود فهمیدم، که حق با هاشم خانی است. متوجه شدم دفتری که در طول روز در آن یادداشت می‌نویسد با خودش نمی‌برد، بلکه آن را زیر تخت می‌گذارد و فردای آن روز قبل از ورود من آن را درمی‌آورد و حرف‌های جلسه جدید را در آن یادداشت می‌کند. او نه آن یادداشت‌ها را می‌خواند، نه به کسی منتقل می‌کرد، فقط سر مرا گرم می‌کرد...»

■ **افشای انحراف منافقین، پس از آزادی از زندان**

از جمله خصوصیات احمد توکلی، پافشاری بر حقی بود که آن را احراز می‌کرد. او حدوداً دو سال پیش از پیروزی انقلاب اسلامی از زندان آزاد شد. وی در خارج از محبس نیز از تلاش پیگیر خود در بازنمایی چهره واقعی مجاهدین خلق دست نکشید. توکلی آگاهی بخشی در این باره را ابتدا از حلقه دوستان نزدیک خویش آغاز کرد و رفته‌رفته آن را توسعه داد. نامبرده در این مسیر، با چالش‌هایی متنوع مواجه شد، اما هرگز از هدف رویگردان نشد:

«اولین همت من پس از زندان، تشویق افراد برای پیوستن به جریان مبارزه بود. من جزوه‌های سازمان مجاهدین خلق را در دوستانم داده بودم و می‌خواستم تحولات آن و مبنای انحرافی‌اش را برای آنها آشکار کنم. در میان آنها، چهار پنج نفر برایم مهم‌تر بودند: مهندس محمود فرشیدی، برادر خانم دکتر سیدمحمد حسینی، علی سپیدبر و هوشنگ ایران‌زاد که با دختر دایی من ازدواج کرده بود. در میان شب‌های اول، برادر خانم از تبریز برگشت و من شب تا صبح سیر تحولات مجاهدین را برای او تشریح کردم. او آدم بسیار باهوشی بود و خاستگاه دینی‌اش نیز یک خاستگاه روحانی– مذهبی بود. خودش هم از قبل به نوعی متوجه این قضیه شده و از سازمان مجاهدین جدا شده بود. در دوران زندان، منزل ما به خاطر معلم بودن همسر به فریدون‌کنار انتقال پیدا کرده بود؛ فریدون کنار، شهری کوچک، مذهبی و سنتی بود که همسر من به خاطر این شرایط، آنجا را برای تدریس انتخاب کرده بود. روزهای اول فروردین ۱۳۵۶ بود. ما در خانه خودمان در فریدون‌کنار بودیم. در زند، محمود فرشیدی و خانمش بود. محمود با ددین من خیلی تعجب کرد. گفت: تو کی آزاد شدی؟ گفتیم: مگر تو به دیدن من نیامده‌ای؟ گفت: نه، من و خانم آمده بودیم تا خانم شما را ببینیم چون در بهشتگرد منزل آقای شاه‌رودی (همان جایی که خانمت آنجا ساکن بود) داشتیم، به آنجا رفتم. خانم من زد و سراغ خانم شما را گرفت و آنها هم بدون اینکه خبر آزادی شما را به ما بدهند، آدرس آنجا را به ما دادند. وقتی جریان انحرافات سازمان را به او گفتم، متوجه شدم که او نیز از قبل از ماجرا بو برده و خود را کنار کشیده است. حتی او شبهه‌های به وجود آمده را با هادی خانیکی هم مطرح کرده بود، ولی او نپذیرفته بود. در نتیجه فرشیدی را تابش را با خانیکی قطع کرد و با دین آن چند نفر، فقط به علی سپیدبر دسترسی نداشتیم. از طرفی صلاح نبود که به دلیل مسائل امنیتی به جالوس بروم و بدنامم بگردم. وی در خیابان فریدون‌کنار، دست‌بسر گرفته بودم و می‌رفتم که یک‌دفعه با علی سپیدبر روبرو شدم. همدیگر را در آغوش گرفتیم و بوسیدیم و حال و احوال کردیم. علی گفت: آزاد شدی؟ گفتیم: بله. گفت: نمی‌دانستم تو آزاد شده‌ای، دست‌بسر شده بودی، می‌دانستم خانمت در فریدون‌کنار معلمی می‌کند، پیش خودم انقتم همینطور در خیابان قدم بزنم، شاید خانم احمد را ببینم و احوالی از او و بچه‌اش بگیرم. با علی به یک شربان رفتیم و من موضوع انحراف سازمان را برایش شرح دادم. او بر پذیرش حرف‌های من مقاومت نشان می‌داد. صریحاً می‌گفت: علت چیست که تو از زندان آزاد شده‌ای؟ ممکن است برده باستانی با دیگران طاق مبارزه را نداری، به همین علت هم این حرف‌ها را می‌نسی، من باید فکر کنم. گفتم اشکال ندار، فکر کن، دوست ندارم تو بدون فکر حرف مرا بپذیری، البته بخشی از حرف‌های من خبر است، بنابراین فکر نمی‌خواهد، با مرا راستگو میدانی یا دروغگو، اما بخشی دیگر که استدلالی است و نیازمند به تفکر، شما باید سندهایی را که به آن تکیه می‌کنم، ببینی و نحوه استنباط من از سندر را بپذیری. به هر صورت آن را به غروب تا صبح حرف زدیم و او به جالوس برگشت. پس از چند روز، دوباره پیش من آمد و مجدداً به بحث‌ها و شبهه‌ها و سؤالات ادامه دادیم. ملاقات سومی هم بین‌مان صورت گرفت که در آن ملاقات او گفت من قانع شدم، حالا باید چه کار کنیم؟ گفتم حالا برای مبارزه با مبنای خودمان، باید تصمیم بگیریم. با این تیب آدم‌ها نمی‌توانیم کاری بکنیم، درباره موضوع انحراف سازمان هم پادم نیست که با آقای ایران‌زاد به طور مستقیم صحبت کردم، با یا

واسطه با او حرف زد...»

■ **کلام آخر**

زنده‌یاد دکتر احمد توکلی در ادوار بیش و پس از پیروزی انقلاب اسلامی، هماره در مسیر حقیقت و عدالت گام برداشت. اگر در صدد باشم تا در میان رجال سیاسی به چهره‌هایی اشارت بریم که عدالت را برای همه می خواستند و در این فقره، تفاوتی میان خودی و غیر خودی قائل نبودند، بی‌شک نام او در زمره نخستین‌ها خواهد بود. وی در چند دهه اخیر و حتی در دوران بیماری نیز به تذکارها و هشدارهای خویش تداوم بخشید و نشان داد که همچنان به آرمان‌های خود در دوران مبارزات و زندان‌های پیش از پیروزی انقلاب اسلامی پایبند است. او می‌تواند به مثابه نماد انگویی، برای مسئولان نسل دوم و سوم نظام اسلامی مطرح باشد.